

تجزیه و تحلیل تاریخ اسلام

جعفر سبحانی تبریزی

عبدالمطلب

عبدالمطلب فرزندهاشم ، نخستین جد پیغمبر اکرم ، زمامدار و سرشناس فریش است که در سراسر زندگی اجتماعی خود ، نقاط روشن و حساسی دارد و چون حوادثی که در موقع زمامداری وی بوقوع پیوسته است با تاریخ اسلام بی ارتباط نیست از این جهت بشرح زندگی او میپردازیم .

کمالات روحی وی : جامع علوم انسانی

شکی نیست که انسان هر اندازه قوی و نیرومند باشد بالاخره تا حدودی محکوم بحکم محیط خواهد بود ، وعادات و رسوم محیط آثار خود را در طرز تفکر او خواهند گذارد ، ولی گاهی مردانی پیدا میشوند که با کمال شهامت در برابر عوامل محیط ، ایستادگی بخرج داده ، خود و محیط زندگی خود را از هر گونه آلودگی مومن میدارند .

قهرمان گفتار مایکی از نمونه های کامل این قسمت است که در صفحات زندگی قاطر و شنی را مشاهده میکنیم اگر کسی متجاوز از هشتاد سال در میان جمعی زندگی کند که بت پرستی و میکساری و رباخواری و آدم کشی و بدکاری از رسوم پیش پا

افتاده آنها باشد ، اما در سراسر عمر خود لب بشراب نزنند از آدم کشی و میکاماری و بدکاری مردم را باز دارد ، و از ازدواج با محارم و طواف با بدن برهنه جدا جلو گیری کند و در راه عمل به نذر و پیمان تا آخرین نفس پافشاری کند ، جز اینست که این مردیکی از آن افراد نمونه است که در اجتماعات کمتر پیدا میشوند ؟ .

آری مردی مانند «عبدالمطلب» که در وجود او نور نبی اکرم صلی الله علیه و آله (بزرگترین رهبر جهانیان) بودیعت گذارده شده بود ، باید دیک چنین شخص پاک و مبر از هر گونه آلودگی باشد .

از حکایات و کلمات کوتاه و حکمت آمیز وی چنین استفاده میشود که وی در آن محیط تاریک در عداد مردان موحد و معتقد به معاد بوده است و همواره میگفت: «مردستمگر در همین سرا بسزای خود میرسد ، و اگر اتفاقاً عمر او سپری شود و پاداش عمل خود را نبیند ، در روز بازپسین بسزای کردار خود خواهد رسید» .

حمایت از ضعیفان

«حرب بن امیه» از بستگان نزدیک وی بود و خود نیز جزء شخصیت‌های بزرگ فریش بشمار میرفت ، و در همسایگی او یک مرد یهودی زندگی میکرد ، اتفاقاً این مرد یهودی روزی در یکی از بازارهای «تهامه» تندی بخرچ داد ، و کلمات زننده‌ای میان او و «حرب» رد و بدل شد ؛ اینکار موجب گردید که مرد یهودی با تحریکات «حرب» کشته شود «عبدالمطلب» از جریان اطلاع یافت و رابط خود را با او قطع نمود ، و کوشش کرد که مخوئنه‌های یهودی را از «حرب» بگیرد و به بازماندگان مقتول برساند این داستان کوتاه نمونه ایست از روح ضعیف نوازی و عدالت خواهی این مرد بزرگ .

حفر زمزم

از آن روزیکه چاه زمزم پدید آمد گروه «جرهم» دور آن چاه گرد آمدند و سالیان درازی که حکومت مکه را به عهده داشتند ، از آب چاه بهره‌مند بودند ، ولی بر اثر رواج تجارت مکه ، و خوشگذرانی مردم ، و مسامحه و بی بندوباری آنان ، کم کم کار بجائی رسید که آب زمزم خشک شد ، بعضی از تاریخ نویسان چنین

اظهار میدارند که چون طائفه «جرهم» مورد تهدید قبیله «خزاعه» قرار گرفتند و ناچار شدند مرزوبوم اجدادی خود را ترك گویند، بزرگ و سرشناس «جرهم» (مضاض بن عمرو) یقین کرد که بزودی زمام امور را از دست خواهد داد و ملك و حکومت او با حملات دشمن تباہ خواهد گردید؛ از این لحاظ دستور داد دو آهوی طلا، و چند قبضه شمشیر پر قیمت را که بعنوان هدیه برای کعبه آورده بودند در قمرچاه قرار دهند، سپس آنرا کاملاً پر کنند، تا دشمن بجای آن پی نبرد؛ و اگر دو مرتبه ملك و تخت از دست رفته را بدست آورند از این کنج استفاده کنند پس از چند حملات «خزاعه» آغاز گردید بعدیکه طائفه «جرهم» و بسیاری از اولاد اسماعیل سرزمین مکه را ترك گفتند و بشوی یمن کوچ نمودند و دیگر کسی از آنان باز نگشت، از این تاریخ به بعد حکومت مکه بدست قبیله «خزاعه» افتاد، تا اینکه ستاره اقبال قریش با روی کار آمدن «قصی بن کلاب» (جد چهارم پیغمبر اسلام) درخشیدن گرفت، پس از چندی زمام کار بدست عبدالمطلب افتاد وی تصمیم گرفت که چاه زمزم را مجدداً حفر کند، ولی متأسفانه نقطه‌ای که زمزم در آن نقطه قرار داشت بطور یقین روشن نبود، پس از کاوشهای زیاد با مقدمات و وسیله مخصوصی بجای واقعی آن اطلاع یافت، تصمیم گرفت که با فرزند خود «حارث» مقدمات حفر چاه را فراهم آورد.

معمولاً در میان هر دسته‌ای يك مشت مردم منفی باف پیدا میشود که دنبال بهانه میگردند، تا از هر امر مثبتی جلو گیری بعمل آورند، از این لحاظ رقیبان «عبدالمطلب» برای اینکه مبادا این افتخار نصیب وی گردد، زبان با اعتراض گشودند و بعبدالمطلب چنین خطاب کردند «بزرگ قریش! چون این چاه یادگار جد ما «اسماعیل» است و همه ما از اولاد وی بشمار میرویم، باید همه را در این کار سهیم سازی، بعلل و جهاتی «عبدالمطلب» پیشنهاد آنرا نپذیرفت؛ زیرا نظر وی این بود که تنها این چاه را حفر کند و آب آنرا برای کسان در اختیار همه بگذارد، و سقایت حاجیان را در مواقع مخصوص بعهده بگیرد، تا وضع آب دادن حجاج با نظارت شخصی او از هر گونه بی نظمی

بیرون آید، و این نظر در صورتی تأمین میشد که وی مستقلاً این کار را به عهده داشته باشد بالاخره آنان با يك کشمکش شدیدی روبرو گردیدند، بنامش پیش یکی از دانایان عرب (کاهن) بروند و داوری او را در این باره بپذیرند «عبدال مطلب» و رقیبان با رفسر بستند، بیابانهای بی آب و علف میان حجاز و شام را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتند، در اثناء راه از تشنگی بستوه آمدند، و کم کم یقین کردند که آخرین دقایق زندگی خود را بسر میبرند؛ لذا درباره مرگ و دفن خود فکر می کردند «عبدال مطلب» نظر داد که هر کس برای خود قبری بکند و هر موقع مرگ او فرارسد دیگر آن جسد او را زیر خاک پنهان سازند، و اگر بی آبی و تشنگی بدین طریق ادامه پیدا کند؛ و همگی حیات خود را از دست دهند بدینوسیله تمام آنان (بجز آخرین کسی که از این جمعیت میمیرد) زیر خاک مستور و پنهان گشته، و طعمه درندگان و مرغان هوا نخواهند شد.

نظریه «عبدال مطلب» مورد تصویب قرار گرفت هر کس برای خود قبری کند و همگی با رنگهای پریده و چهره های پژمرده در انتظار مرگ بسر میبردند، ناگهان «عبدال مطلب» صدازد ای مردم! این مرگی است توأم با ذلت و خواری، چه بهتر که همگی بطور دسته جمعی برای آب دور این بیابان گردش کنیم، شاید لطف پروردگار شامل حال ما گردد؛ همه سوار شدند؛ قدمهای مایوسانه را بر میداشتند و بروی یکدیگر نگاه مینمودند، اتفاقاً چیزی نگذشت، آب گوارائی بدست آورده و از مرگ قطعی نجات یافتند، و از همان راهی که آمده بودند بسوی مکه باز گشتند، و با کمال رضا و رغبت درباره حفر چاه با نظریه «عبدال مطلب» موافقت نموده و او را در این باب تام الاختیار قرار دادند.

«عبدال مطلب» بایگانه فرزند خود «حارث» مشغول حفر چاه شد در اطراف چاه تلی از خاک بوجود آمد ناگهان بدو آهوی زرین و چند قبضه شمشیر بر خوردند، قریش غوغای جدیدی را بر پا کردند، و خود را در این گنج سهم میدانستند؛ قرار گذاردند که قرعه میان آنان حکومت کند اتفاقاً دو آهوی زرین «بنام کعبه» درآمد و شمشیرها «بنام

«عبدالمطلب» ولی برای قریش چیزی در نیامد «عبدالمطلب» جوانمرد برای کعبه از آن شمشیر هادری ساخت ، و دو آهورا بر آن در نصب نمود .

فداکاری در راه پیمان

اعراب جاهلیت با اینکه در گرداب فساد دست پیا میزدند ، برخی از اوصاف و آداب آنان در خور تحسین بود ، مثلاً پیمان شکنی و پایمال نمودن مقررات یکی از بدترین کار در میان آنان بشمار میرفت ، و گاهی پیمانهای بسیار سنگین و سخت با قبائل عرب میبستند ، ولی تا آخرین نفس حاضر نبودند پیمان خود را بشکنند ، و گاهی نذرهای بسیار طاقت فرسا میان خود و خدا مینمودند و با کمال مشقت و زحمت در اجراء آن کوشش میکردند

عبدالمطلب موقع حفر زمزم احساس کرد که بر اثر نداشتن فرزند زیاد در میان قریش ضعیف و ناتوان است ، از این جهت تصمیم گرفت و نذر کرد که هر موقع شماره فرزندانش بده رسید یکی راه پیشگاه کعبه قربانی کند (۱) و کسی را از این پیمان مطلع نساخت چیزی نگذشت که شماره فرزندانش بده رسید ، موقع آن شد که پیمان خود را بمورد اجراء گذارد . تصور قضیه برای «عبدالمطلب» بسیار سخت بود ، ولی در عین حال از آن ترس داشت که موفقیتی در این باره تحصیل نکند و بالاخره در ردیف پیمان شکنان قرار گیرد ، از این لحاظ تصمیم گرفت که موضوع را با فرزندانش در میان بگذارد و پس از جلب رضایت آنان ، یکی را بوسیله قرعه انتخاب کند «عبدالمطلب» با موافقت فرزندانش روبرو گردید .

مراسم قرعه کشی بعمل آمد ، قرعه بنام « عبدالله » (پدر پیغمبر اکرم) اصابت کرد . «عبدالمطلب» بلافاصله دست عبدالله را گرفته بسوی قربانگاه برد ؛ گروه قریش ایزن و مرد . از جریان نذر و قرعه کشی اطلاع یافتند ، سیل اشک از رخسار

(۱) سرگذشت فوق را بسیاری از مورخان و سیره نویسان نوشته اند و این داستان فقط

از این جهت قابل تقدیر است که بزرگی روح و رسوخ عزم و اراده «عبدالمطلب» را مجسم میسازد و درست میرساند که تا چه اندازه این مرد پابند بقائید پیمان خود بوده است

جوانان سرازیر بود یکی میگفت ای کاش بجای این جوان مرادیح میگردند ، سران قریش میگفتند اگر بتوان اورا بمال فداداد ؛ ما حاضریم ثروت خودرا در اختیار وی بگذاریم : «عبدالمطلب» در برابر امواج خروشان احساسات عمومی متحیر بود چه کند ، و باخود میگفت و میاندیشید که مباد از اطاعت خدا دست بردار دونذر و پیمان خودرا بشکند ، ولی با اینهمه دنبال چاره نیز میگشت ، یکی از آنمیان گفت : که این مشکل را پیش یکی از دانایان عرب ببرید ، شاید وی برای اینکار راه حلی بیاندیشد «عبدالمطلب» و سران قوم موافقت کردند ، بسوی «یشرب» که اقامتگاه آنمرد دانا بود روانه شدند ، وی برای پاسخ گفتار آنان يكروز مهلت خواست ، روز دوم که همگی بحضور او بار یافتند چنین گفت : خونهای يك انسان پیش شما چقدر است ؟ گفتند ده شتر ، گفت : شما باید میان ده شتر و آنکسیکه اورا برای قربانی کردن انتخاب کرده اید ، قرعه بزنید و اگر قرعه بنام آنشخص در آمد شماره شتران را بدو برابر افزایش دهید ، باز میان آنها قرعه بکشید ، و اگر قرعه نیز بنام وی اصابت کرد ، شماره شتران را بسه برابر برسانید و باز قرعه بزنید و بهمین ترتیب تا آن هنگامیکه قرعه بنام شتران اصابت کند .

پیشنهاد «کاهن» موج احساسات مردم را فرو نشانند : زیرا قربانی کردن صدها شتر برای آنان آسان تر بود که جوانی مانند عبدالله را در خاک و خون غلطان ببینند پس از مراجعت «بمکه» يكروز در مجمع عمومی مراسم قرعه کشی آغاز گردید و در همین بار که شماره شتران بصد رسیده بود ، قرعه بنام آنها در آمد ، نجات ورهائی «عبدالله» شور عجیبی برپا کرد ، ولی «عبدالمطلب» گفت : باید قرعه را تجدید کنیم تا یقیناً بدانم که خدای من باینکار راضی است سه بار قرعه را تکرار کرد ، و در هر سه بار قرعه بنام صد شتر در آمد بدین ترتیب اطمینان پیدا کرد که خداراضی است دستور صادر نمود که صد شتر از شتران شخصی اورا در همان روز در پیشگاه کعبه ذبح کنند ، و هیچ انسان و حیوانی را از خوردن آن جلو گیری ننمایند .

این بود شمه ای از روحیات «عبدالمطلب» و در شماره آینده غوغای عام الفیل و

حملة (ابرهه) را بمکه که در دوران زمامداری «عبدالمطلب» اتفاق افتاده و نیز میلاد مسعود پیغمبر اکرم که در همان سال بوده است، و مشروحاً از نظر خوانندگان خواهیم گذراند.

نتیجه سخاوت

حاتم طائی و نایغه ذبیائی (۱) و مردی از بزرگان مدینه بقصد خواستگاری «ماویه» دختر پادشاه یمن که بزیبائی و کمال شهرت شایسته‌ای داشت بجانب یمن رهسپار میشوند. پس از ورود بدربار سلطنتی مقصود خویش را باز میگویند «ماویه» دستور میدهد که هر یک را بدرقصر جدا گانه‌ای جاده‌اند، تاشب را استراحت کنند و ضمناً هر کدام از آنها در ضمن قطعه‌ای از اشعار، مفاخر خود را از لحاظ حسب و نسب مندرج کرده فردا بحضور بیاورند، تا از میان آن سه نفر، یکی انتخاب شود.

مهمانها بمنزل خود میروند «ماویه» فرمان میدهد برای هر يك شتری نحر کرده بفرستند و خود شبانه جامه‌های کهنه در بر کرده؛ و بصورت فقیری بدرقصر هر يك میروند، نایغه دم شتر را بوی میدهد، و مرد مدنی مقداری از جگر و سپرز؛ حاتم که ذاتاً کریم بود قسمتی از گوشت ران و پشت‌شانه و مقداری از کوهان پیش وی مینهد «ماویه» آنها را بقصر مخصوص خود میآورد، روز دیگر که خواستگاران بدربار رفته. قطعات اشعار را که شب سروده بودند می خرانند کنیزها طبق دستور قبلی «ماویه» سفره‌های ضیافت گسترده و جلو هر يك از آنها همان را که شب «ماویه» داده بودند می‌نهند؛ نایغه و مرد مدنی شرمند می‌شوند و بدین ترتیب افتخار و صلت دختر پادشاه یمن، نصیب حاتم میگردد (۲).

(۱) از شعرای معروف عرب (۲) تاریخ حبیب‌السیر